

حکمرانی و مساله تساهل

حمید ملک‌زاده
پژوهشگر اندیشه سیاسی

حد تساهل کجاست؟ این پرسش بنیادینی است که همه صورت‌های دموکراسی با آن سر و کار دارند. از این قرار بحث درباره حد تساهل به موضوعی در مطالعات دموکراسی تبدیل شده است. در روزهای اخیر، رهبر انقلاب اسلامی ایران در سخنانی که در جلسه ملاقات با برخی از اعضای بسیج مستضعفین و در حسینیه امام خمینی (ره) ایراد شده است به‌طور ضمنی به این مساله پرداخته‌اند. در سخنانی که ایشان ایراد کرده‌اند این‌طور آمده است که: «از دو قطبی‌های کاذب بپرهیزید... آن کسانی که میانی شما، اصول شما، دین شما، ولایت فقیه را قبول دارند برادر شما هستند، گیرم که اختلاف سلیقه‌ای هم با شما داشته باشند...»

در سخنانی که از ایشان در این جلسه نقل کردیم معیارهایی برای تعیین حد دوستی آورده شده است که به‌طور کلی معیارهایی سیاسی هستند. در این معنا که می‌توان آنها را به‌عنوان اصولی که به اعتبار آنها می‌شود حدود جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک نظام سیاسی را مشخص کرد در نظر گرفت. من سعی خواهم کرد تا با توجه به آنها به بحثی درباره دوستی و دشمنی در مرزهای یک واحد سیاسی بپردازم. برای اینکه این مساله برای شما روشن‌تر باشد، این نکته را متذکر می‌شوم که معیارهای ذکر شده در فقره بالا از رهبری، اصول بنیادین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز هستند. از این جهت نباید آنها را به‌عنوان معیارهایی شخصی یا دلخواهی بلکه به‌عنوان معیارهایی عام، از چشم‌انداز واحد سیاسی و مکتوب در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفت.

سیاست و مساله ستیز

بنیان سیاست بر ستیز استوار است. این مساله پیش از هر چیز دیگری باید براساس ماهیت جماعت انسانی فهمیده شود. هر اجتماع انسانی، چه اجتماعی طبیعی باشد و چه محصول یا مصنوعی که در نتیجه یک جور قرارداد اجتماعی فرضی یا واقعی ایجاد می‌شود، وحدتی از اجزای متعارض است. وحدتی میان اعضای متکثر تشکیل دهنده آن که چه از لحاظ فرهنگی، چه از جهت منافع مادی واقعی و چه از جهت تعارضات هویتی میان گروه‌های تشکیل دهنده آن با یکدیگر، در ستیزه‌ای بی‌پایان براساس اصول ناشی از بقا یا حفظ و افزایش قدرت قرار دارند. از این جهت سیاست بر ستیز، نزاع و دشمنی استوار است. هر بار این واقعیت بنیادین در مورد سیاست درست فهمیده نشده باشد نوعی رمانتیسیم ریاکارانه بر عمل و گفتار سیاسی حاکم خواهد شد که کثرت طبیعی موجود در ذات جامعه انسانی را به نفع نوعی وحدت خیالی حذف می‌کند. خشونت‌ی که گاه از یک جور روایت تاریخی خودمشو دربار ملت و در بعضی موارد تاریخی به نام روایتی تنگ‌نظرانه از مذهب عمل یکسان‌سازی مصنوعی را در دستورکار خود قرار می‌دهد. جدیدترین صورت از چنین تلاشی برای یکسان‌سازی را می‌شود در سیاست‌های کنترلی دولت‌های لیبرال در داخل و خارج از محدوده‌های سرزمینی خودشان مشاهده کرد. خشونت یکسان‌سازی که از آن صحبت می‌کنیم همیشه در خشونت‌های نظامی و توسط پلیس یا ارتش‌های رسمی دولت‌ها نشان نمی‌دهد. نظام تربیتی و ارزش‌هایی که به این نظام‌ها نیرو می‌دهند در کنار سیستم‌های حقوقی سامان بخش به رفتار شهروندان در محدوده یک نظام سیاسی از وسایل اعمال خشونت یکسان‌سازی هستند که در اینجا از آنها صحبت می‌کنیم. علاوه بر این باید این مساله را نیز در نظر داشته باشیم که این شکل از خشونت یکسان‌سازی توسط رسانه‌های جریان غالب به‌طور گسترده‌ای از طریق تولید محتواهای خبری، هنری، فرهنگی و سیاسی تولید و بازتولید می‌شوند. همین‌طور این مساله را نباید از نظر دور داشت که نظام توزیع خدمات، فرصت‌ها، تشویق‌ها و مجازات‌های اجتماعی که معمولاً در نهاد‌های غیردولتی سازمان یافته‌اند از صورت‌های پیچیده‌تری از این خشونت نیرو می‌گیرند. بورسیه‌های تحصیلی و شغلی، قوانین مربوط به مهاجرت و اعطای شهروندی در نظام‌های سیاسی مختلف نمونه‌های شاخصی از این شکل، پیچیده‌تر از خشونت یکسان‌سازی هستند. اعلام‌های رسمی از طرف شخصیت‌های سیاسی یا اقداماتی که برخی از دانشگاه‌های اروپایی برای مقابله با حامیان فلسطین اشغالی در مقابل تهاجم اخیر رژیم اشغالگر صهیونیستی انجام داده‌اند یکی از نمونه‌های بارز برای نشان دادن این نوع از خشونت یکسان‌سازی در واحد‌های سیاسی مختلف است. این نوع از خشونت‌ها عموماً بیشتر از سیاست‌های یکسان‌سازی سخت‌تری که ممکن است پلیس یا ارتش‌های مختلف اعمال کنند کارآمد هستند. به هر تقدیر ستیز یا نزاع اصل بنیادین سیاست است. در یک معنای خاص می‌توانیم این‌طور ادعا کنیم که اصلاً به اعتبار همین واقعیت اجتناب‌ناپذیر است که چیزی به نام سیاست ممکن شده.

نزاع، دوستی و دشمنی

اگر آنچه تا اینجا آوردیم را از من پذیرفته باشید احتمالاً با این پرسش اجتناب‌ناپذیر مواجه می‌شوید که چطور ممکن است در وضعیتی که بر نزاع یا ستیز مبتنا پیدا کرده است، از چیزی به‌عنوان سیاست صحبت کرد. یا ممکن است حتی قدری سخن‌گویی‌تر این مساله را پیش بکشید که در چنین شرایطی اصلاً سیاست چیست؟

در چنین شرایطی سیاست در مقام یک رشته از دانش علمی چیزی نیست جز دانشی که به مدیریت کردن نزاع درون یک واحد سیاسی و در محیط بین‌الملل می‌پردازد. با این وجود علم سیاست را نباید با علوم جنگ اشتباه داشت یا به علوم مربوط به جنگ تقلیل داد. سیاست به‌طور کلی عبارت از دانشی که بر شیوه‌های سازماندهی و مدیریت کردن نزاع در یک واحد سیاسی و در محیط بین‌الملل مربوط می‌شود. اگر آنچه پیش‌تر درباره ریشه‌های گوناگون نزاع در یک واحد سیاسی آورده بودم را به‌خاطر داشته باشید، آنگاه تأیید خواهید کرد که سیاست نامی است که به یک اندازه با علوم تربیتی، حقوق و قانونگذاری، تنظیم‌گری، جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، قوم‌نگاری، الهیات، اخلاق و مطالعات دینی، تاریخ، ادبیات و مجموعه دیگری از دانش‌های بشری که هر کدام با رفتار و سازوکارهای هویت‌پایی در جوامع انسانی سر و کار دارند سر و کار داشته و با آنها پیوسته است. با این حال آنچه علم سیاست را به‌جامع همه این علوم تبدیل می‌کند کارکردی بنیادینی است که برای سیاست در کنترل نزاع طبیعی میان افراد و دسته‌های هویتی گوناگون سیاسی تعریف کرده‌ایم. این مساله تازه‌ای نیست. برای روشن‌تر شدن فهمی که از سیاست در ذهن دارم تلاش می‌کنم تا تمثیل‌های آریه و آریه‌افلاطون را به شکل دیگری مورد استفاده قرار دهم.

در تمثیلی که افلاطون برای روشن کردن فهمی که از نفس دارد، مورد استفاده قرار داده نفس از سه جز برخوردار است: آریه‌ران (عقل)، و دو اسب که هر کدام یک وجه از نفس انسانی را نمایندگی می‌کنند. یک از آنها نماینده همت و دیگری نماینده شهوت است. برای افلاطون نفس وحدتی است که از هم‌بودگی این سه جزء تشکیل شده و اگر بنا باشد نفس حیثیت الهی خود را حفظ کند لازم است که مدیریت یا رهبری نفس برعهده عقل گذاشته شود. آریه‌ران آگاه به راه و توانا در به‌کارگیری اسب‌های آریه است که می‌تواند آریه را در مسیر سلامت قرار دهد. اگر ظرفیت‌های شناختی موجود در این رساله را در نظر بگیریم، آنگاه می‌توانیم از آنها برای روشن کردن فهمی که از سیاست در ذهن دارم استفاده کنیم. اجازه بدهید این‌طور فرض کنیم که هر واحد سیاسی آریه بسیار بزرگی است که نه به وسیله یک یا دو اسب، بلکه به وسیله تعداد زیادی از اسب‌ها به پیش رانده می‌شود. هر کدام از این اسب‌ها در گروهی و توسط یک اسب دیگر رهبری می‌شوند. اسب‌هایی که هر گروه را تشکیل می‌دهند به طریقی به اسبی که همه آنها را نمایندگی می‌کند، متصل شده‌اند و آریه‌ران تنها به این اسب‌های رهبر به‌طور مستقیم دسترسی دارد. یعنی راهبری آریه‌ای که به آن نظام سیاسی می‌گوییم از طریق آریه‌ران و به‌واسطه اسب‌هایی که رهبری گروهی را از اسب‌ها را در اختیار دارند، صورت می‌گیرد. مدیریت کردن رابطه میان اعضای هر گروه از اسب‌ها و راهبری کردن گروه رهبران چیزی است که از آن به‌عنوان سیاست یاد می‌کنیم. بنابراین معلوم می‌شود که سیاست متضمن یک جور وحدت است. وحدتی که بر کثرتی آغشته با تضاد و ستیز استوار شده است. یا اگر دقیق‌تر بگوییم، وحدتی که در نتیجه کنار هم قرار گرفتن عناصری متضاد و در ستیز با یکدیگر تولید شده است. از این قرار سیاست هم بر تضاد دلالت می‌کند و هم بر ضرورت حفظ و به‌کارگیری این تضاد و ستیزه ناشی از آن. بحث درباره وحدت، یکپارچگی، صلح، چه صلح با درون باشد و چه صلح با جهان - باز منطقی سیاسی باشد یا رواشنناختی - بیشتر به رویایی فریکارانه شبیه است که علیه سیاست عمل می‌کند.

آریه‌ران، قانون و آنچه وحدت را ممکن می‌کند

اجازه دهید تا در ادامه این نوشته به ربط‌های استعاره‌ی موجود در تمثیل آریه‌ران وفادار بنامیم و تلاش خود را بر روشن کردن هر چه بیشتر این ربط‌ها و دلالت‌های سیاسی آنها متمرکز کنیم. برای این منظور باید چند نکته اساسی را در نظر بگیریم. اول اینکه آریه یک واحد متکثر است. وحدتی متشکل از عنصری که به خودی خود در نزاعی می‌پایان و مستمر با یکدیگر قرار دارند. وحدتی که در غیاب عنصر بنیادینی که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد به‌سادگی از هم گسیخته می‌شود. دوم اینکه رابطه میان عناصر متکثر و گاه متضاد این وحدت به شکلی تنظیم شده است که هم ویژگی‌های یگانه و منحصربه‌فرد آنها را حفظ کند و هم این ویژگی‌ها را به شکل شایسته‌ای در خدمت حیات و عملکرد آریه قرار دهد. سوم اینکه آریه‌ران، در کنار تسلطی که بر اوضاع دارد، راه به شکل مستمری بر رابطه میان اجزای تشکیل دهنده آریه نظارت می‌کند. یعنی به‌طور مستمر نقش تنظیم‌گری را با عنایت به الگویی که از آریه در ذهن دارد، ایفا می‌کند. از این قرار آریه‌ران فاعل ما می‌باشد، نیست، بلکه مدبری است که به اعتبار و تحت نام الگویی آریه، یعنی طرح کلی از پیش موجود درباره آن چیزی که آریه را به آریه تبدیل کرده، عمل می‌کند.

اگر در این تمثیل آریه واحد سیاسی باشد، آنگاه نیروهای متکثری که در یک واحد سیاسی به زندگی مشغول هستند را می‌شود به‌عنوان اسب‌هایی که موتور محرکه آن به حساب می‌آیند، در نظر گرفت. همین‌طور نسبتی که میان این نیروها با یکدیگر وجود دارد همان نسبتی است که بیشتر میان اجزای تشکیل دهنده یک آریه نشان داده‌ایم. اگر همه اینها را از من بپذیرید آنگاه تأیید خواهید کرد که قانون، یعنی قانون اساسی مکتوب یا نامکتوبی که یک واحد سیاسی به اعتبار آن شناخته می‌شود همان الگویی واحدی است که چیزی آریه را تعیین می‌کند. در این تمثیل قانون به معیاری برای معیت کردن حدود دوستی و دشمنی یا کیفیت این دوستی یا دشمنی تبدیل می‌شود. براساس این تمثیل قانون حد یقف همه ویژگی‌های منحصربه‌فردی است که اعضای تشکیل دهنده دولت ممکن است داشته باشند. یا به بیان دقیق‌تر این به اعتبار قانون است که می‌شود از خودی یا غیر خودی، به‌عنوان معیاری برای تعیین دوستان و دشمنان صحبت کرد. همه آنچه تا اینجا آوردیم را می‌شود به این صورت خلاصه کرد: یک واحد سیاسی وحدتی متکثر است. وحدت متکثری که درون خود با نیروهایی متعارض، متضاد و ناسازگار سر و کار دارد که اگر به حال خود رها شده باشند هر کدام به سویی رفته و نهایتاً وحدت مورد نظر را از هم می‌گسلند. آنچه این وحدت را ممکن می‌کند قانون اساسی است. همه صورت‌های دیگر از قانون موضوعه نسبت به این قانون بی‌ثبات و ناپایدار هستند. در هر واحد سیاسی نزاعی مستمر میان عناصر تشکیل دهنده آن جریان دارد

که توسط قانون وساطت می‌شود. در نتیجه کشمکش‌های ستیزه‌جویانه هویت‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و گروهی درون یک واحد سیاسی، نیروی محرکه لازم برای حیات یک واحد سیاسی تولید می‌شود. این کشمکش‌ها و کنش و واکنش‌های ستیزه‌جویانه تنها تا جایی مقبول یا مشروع هستند که به نحوی درون قانون و ذیل نام آن اتفاق بیفتند. هر شکلی از فراروی از الگوی مکتوب/عرفی مشخصی که تمامیت واحد سیاسی را به اعتبار آن می‌شناسیم یا از طریق شیوه‌های جدید از قانونگذاری از یا به واسطه دخالت‌های قانونی، نظامی و انتظامی کنترل می‌شوند. نظارت بر کثرتی که در یک واحد سیاسی وجود دارد یا برخورد قضایی، نظامی و انتظامی با روید غیر طبیعی از منازعات جاری در یک واحد سیاسی به نام قانون و با توجه به موع‌ترین فهمی که از حدود قانون اساسی در اختیار داریم، صورت می‌پذیرد. از این قرار قانون اساسی و نهادهایی که آن را نمایندگی می‌کنند نباید خود به موضوع نزاع درونی برای کسب قدرت یا دیگر صورت‌های منازعه سیاسی تبدیل شود. از این قرار قوانین موضوعه، حتی وقتی به‌عنوان تفاسیر یا آیین‌نامه‌های اجرایی قانون اساسی به حساب می‌آیند، موضوع رقابت‌های سیاسی هستند یعنی مبارزه سیاسی برای کسب قدرت درون یک واحد سیاسی به حول محور قوانین موضوعه و نه قوانین اساسی اتفاق می‌افتد. از این جهت در همه نظام‌های سیاسی بحث درباره بیزوسیون قانونی نظام می‌معناست. بیزوسیون قانونی نامی است که برای گروهی که با حاکمان، یعنی اعضای دولت و کابینه مستقر آن و در محدوده قانون اساسی اختلاف نظر دارند، به کار برده می‌شود. این به این معناست که بگویم نظام، هیچ‌گاه نمی‌تواند موضوع منازعه سیاسی قانونی در یک واحد سیاسی مستقر قرار گیرد. البته شرایطی که در وضعیت استثنایی حاکم می‌شود از شمول این حکم خارج است؛ چراکه در وضع استثنایی، در نتیجه تعلیق قوانین عادی ما فاقد یک نظام مستقر هستیم.

دشمنی دوستانه

پیش‌تر گفته بودم که حد کثرت در یک واحد سیاسی قانون است. از این جهت قانون‌الگویی واحدی است که بر رابطه میان اجزای متعارض و متکثر تشکیل دهنده یک واحد سیاسی حاکم است. تا جایی که رابطه اجزای متکثر یک واحد سیاسی توسط قانون وساطت می‌شود می‌توانیم از نوعی دشمنی دوستانه صحبت کنیم. دشمنی دوستانه بر ستیزه‌ای دلالت می‌کند که در یک محدوده مشخص از حدود، و براساس توافقاتی از پیش معلوم درباره قوانین حاکم بر ستیزه مورد نظر ما اتفاق می‌افتد. این نزاع، کشمکش یا دشمنی میان اجزای تشکیل دهنده یک واحد سیاسی و نه هر کدام از این اعضا با خود نظام سیاسی اتفاق می‌افتد و تا جایی که نزاعی درون قانون است باید آن را به‌عنوان نزاع دوستانه درباره مسائل مربوط به اداره آریه در نظر گرفت. دشمنی دوستانه درون یک واحد سیاسی با هدف بهبود مسائل مربوط به آریه اتفاق می‌افتد. از این جهت که بهترین مسیر برای حرکت آریه چیست، کدام نیروها باید چه حدی از توان را برای پیش راندن آریه مورد استفاده قرار بدهند یا اینکه آریه مورد نظر در کدام منازل و تا چه اندازه‌ای می‌تواند استراحت کند.

دشمنی دوستانه نمی‌تواند علیه تمامیت آریه، یا با هدف انحلال آن اتفاق بیفتد. هر تلاشی برای انحلال تمامیت آریه، یا علیه او، گروهی که در گریز آن فعالیت باشد را به دشمن دولت، و نه رقیب سیاسی تبدیل می‌کند. از این قرار نهاد نمایندگی با همه عناصر تشکیل دهنده آن از جمله احزاب آزاد، رسانه‌های آزاد و حق تجمع مسالمت‌آمیز برای اعلام نظر در محدوده قانون، از مهم‌ترین ادوات مورد نیاز برای این شکل از دشمنی کردن و دوستانه دشمنی کردن هستند.

به بیان دیگر دشمن به معنای خاص کلمه، تنها دشمن دولت است. هر شکلی از رقابت مشروط درون مرزهای یک دولت و در اینجا منظور من از مرز مرزهای ترسیم شده توسط قانون و نه ضرورتاً مرزهای سرزمینی است، باید به‌عنوان نوعی دوستی، یا اگر این‌طور ترجیح می‌دهید، دشمنی دوستانه باشد. این تنها دولت است که حق تصمیم‌گیری درباره چیزی یا کیستی دشمن، در برابر نهاد دوست دشمن را دارد. همچنین این تنها دولت است که می‌تواند طلب جان شهروندان برای وارد شدن به نبرد با دشمن، که نبردی واقعی و طبیعی است را داشته باشد. به این اعتبار دولت حاکم است؛ چراکه حق تصمیم‌گیری دارد. تصمیم‌گیری به اعتبار نامی که پیش‌تر روی گروهی از موجودیت‌های سازمان یافته سیاسی به‌عنوان دشمن گذارده است. سیاست تنها تا جایی وجود دارد که دشمنان در بیرون از دولت، و درست مانند دولت، وجود داشته باشند که برای حفظ حق حاکمیت‌شان حاضر باشند وارد جنگی واقعی بشوند.

تا جایی که به سیاست مربوط می‌شود نفس وجود دولت، یعنی نفس وجود قانون، مبنایی است که براساس آن می‌شود چیزی به نام دوست یا دشمن را تصور کرد. در فقدان دولت دوستی و دشمنی معنای خودشان را از دست می‌دهند یا حداقل دیگر به‌عنوان مفاهیمی سیاسی معنایی نخواهند داشت.

فارسی با لهجه اشمنیتی



من کاملاً آگاه هستم که آنچه می‌گویم ممکن است مبنایی اشمنیتی داشته باشد. می‌دانیم که در اشمنیت با یک هستی‌شناسی مبتنی بر دوست‌دشمن در سیاست مواجهیم. این‌طور به نظر می‌رسد که برای اشمنیت، جوهره امر سیاسی بر یک آنتاگونیسم عینی میان «ما» و «آنها» غیر از ما بنیان گذاشته شده است؛ آنتاگونیسمی که براساس آن دولت تنها در جایی امکان وجود داشتن دارد که یک برابر نهاد انضمامی دوست‌دشمن وجود داشته باشد؛ جایی که عده‌ای از مردم ساکن در محدوده جغرافیایی، حاضر باشند با عده‌ای دیگر وارد نبردی بر پایه هویت شوند؛ هویتی که به‌واسطه در دولت بودن شان برایشان فراهم شده است. در واقع، ذات امر سیاسی، و لحظه آغاز به هستی در آمدن چیزی به نام دولت، همراه با یک نام‌گذاری هویت بخش است. این نام‌گذاری، هرکدام از اعضای یک دولت را به چیزی فهم‌پذیر در یک مطالعه سیاسی تبدیل می‌کند. این تنها دولت است که حق مطالبه جان اعضای خودش را دارد و بدین ترتیب دولت در مقام موجودی قرار می‌گیرد که به زندگی اعضایش معنا می‌دهد. در واقع این دولت است که با در اختیار قرار گرفتن حق مطالبه جان، به چسبندگی اعضایش معنایی مشخص می‌دهد. در چیزی که ممکن است به‌عنوان نظریه دولت اشمنیت بنامیم هر عضو، یا اگر علاقه‌مند باشید شهروند، یک سرباز وضعیت استثناست؛ سربازی که در مقابل فراخوانی دولت برای مطالبه جان‌ش همه وفادارهای اجتماعی، مذهبی، اخلاقی و سیاسی‌اش را رها کرده و به مبارزه برای حفظ «تمامیتی» می‌پردازد که معنای زندگی‌اش را از او گرفته است. بدین ترتیب تمایز ویژه سیاسی که اعمال و انگیزه‌های سیاسی را بتوان به آن فروکاست، تمایز میان دوست و دشمن است. این یک تعریف در مقام معیار و نه یک تعریف جامع با یک نشانگر محتوای بنیادین به دست ما می‌دهد.» (اشمنیت، ۱۳۹۵: ۵۵)

بنیان امر سیاسی و بن‌مایه هستی‌شناختی دولت برای اشمنیت امکان همواره حاضر نزاعی است برای دفاع از هویتی که درون دولت بودن برای هر کدام از ما به‌وجود آورده است. بدین ترتیب درون یک دولت، ما با چیزی به اسم شهروند مواجه نیستیم؛ اینها تنها مجموعه‌ای از دوستان هستند که درون یک دولت و در سایه نظمی که حاکم به وجود آورده است در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند.

دولت اشمنیتی در مقام خالق صلح زمینه‌ای از زندگی اجتماعی را به‌وجود می‌آورد که به هستی هرکدام از اعضایش معنایی سیاسی می‌بخشد. در اینجا ما با انسان‌هایی صرفاً سیاسی مواجه‌ایم که به‌عنوان دوستان در یک «ما»ی فراگیر، و در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. هیچ شکلی از تعلقات هویت بخش که بتواند رقیبی برای حق حاکم در تعیین چیستی اعضای این گروه دوستی باشد در نظریه دولت اشمنیتی پذیرفته نمی‌شود. گروه‌های دینی، اقتصادی، فرهنگی و هر گروه دیگری که ممکن است در یک جامعه فعال باشند تنها تا جایی وجود دارند که خدشه‌ای به این حق اساسی حاکم در طلب جان یکی از دیگران، در دفاع از کلبتی که «ما» را تشکیل می‌دهد نداشته باشد. در اینجا حاکمیت مدافع صلح (pacificus defensor)، صلحی برای بازگشت به سمت خدا، نیست بلکه خالق صلحی (pacificus creator) زمینی است. طبق نظر هابز، قدرت دولت ویژگی الهی دارد تا جایی که قدرقدرت نتواند نمود (Hellenbroich، ۲۵: ۲۰۶-۲۰۶). این قدرقدرتی برای خلق کردن نظم میان انسان‌ها به‌عنوان موجودات زیاده‌خواهی است که در سرشت‌شان شرور هستند.

با این حساب این تنها اشمنیت نیست که سیاست را به اعتبار نوعی نزاع یا ستیزه واقعی فهمیده است. البته این‌طور به نظر می‌رسد که تا جایی که از دولت-ملت‌های جدید صحبت می‌کنیم این واقع‌بینانه‌ترین روایتی است که از چیستی دولت در اختیار داریم. به هر تقدیر کثرتی که درون دولت وجود دارد به حدود دولت مشروط است. دوستی به‌عنوان یک مفهوم سیاسی، دوستی وساطت‌شده درون قدرت و توسط قانون دولت است و نباید از نظر دور داشت که حفاظت از کثرتی که بنیان تشکیل دهنده دولت است، به اندازه دیگر اشکال مراقبه از امنیت دولت ضرورت دارد. آنچه در کلام رهبری می‌توان مشاهده کرد بیان ساده و مجملی درباره همین معنای دوستی ضمن دفاع از کثرت، اختلاف‌نظر و ستیزه‌های دوستانه درون مرزهای جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی مستقر است. در این بیانات همین‌طور اصل کثرت، یعنی اختلاف‌نظر درباره رویه‌های مربوط به اداره دولت به رسمیت شناخته شده است و مهم‌تر از همه معیارهایی که ایشان ارائه کرده‌اند چیزی فراتر از آنچه پیش‌تر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان الگویی مکتوبی که چیستی نظام سیاسی ما را منش‌نمایی می‌کند نبوده است. بنابراین می‌توانیم این‌طور ادعا کنیم که بیانات اخیر ایشان دعوت دوباره همه فعالان سیاسی و گروه‌های درگیر با امر سیاست به قانون است. قانونی که حد دوستی و دشمنی و کیفیات مربوط به دشمنی دوستانه در حدود قانون را برای ما مشخص کرده است.